فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc527325687)

[اشاره 2](#_Toc527325688)

[گریز: ملکه و میزان گستردگی آن 3](#_Toc527325689)

[سؤال: مگر می‌شود یک ملکه دارای افعال و اعمال گوناگونی باشد؟ 4](#_Toc527325690)

[جواب: ملکات دارای مراتب گوناگونی هستند 5](#_Toc527325691)

[انواع مسانخت احوال نفسانیه و افعال 6](#_Toc527325692)

[اولاً و بالذّات 6](#_Toc527325693)

[ثانیاً و بالعرض 7](#_Toc527325694)

[خلاصه 10](#_Toc527325695)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

در ابتدا نسبت به قول چهارم و پنجم چند مبحث در تحلیل و تفسیر آن وجود داشت که ملاحظه فرمودید و ادله به آینده موکول شد. سپس به تحلیل و تصویرهایی که در باب اقوالی که در آن ملکه مأخوذ است پرداخته شد، همان دو قولی که به‌نوعی ملکه را در تعریف عدالت أخذ می‌کرد. این مبحث بعدی بود که به تحلیل و تصویرهای مربوط به ملکه در دو قولی که ملکه را در تعریف عدالت اخذ کرده بود می‌پرداخت.

ابتدائاً از مبحث فلسفی بحث شروع شد که مبادی فعل ارادی چگونه شکل می‌گیرد در درون انسان و سپس عرض شد که این مبادی که برای صدور فعل در ذهن شکل می‌گیرد اینها گاهی به شکل بسیار باز و تفصیلی انجام می‌شود که این در آنجایی است که فعل حالت ملکه نداشته و آرام از انسان صادر می‌شود و گاهی است که مبادی صدور فعل به دلیل شکل گرفتن ملکه بسیار با سرعت در ذهن رقم خورده و فعل صادر می‌شود و نقش ملکه همان تسهیل صدور فعل و روان‌سازی و سرعت و شتاب به آن عملیات مغز و عملیات روانی می‌باشد، آن عملیاتی که گاهی باید شمرده‌شمرده رقم بخورد در جایی که ملکه حاصل بشود آن عملیات بسیار با شتاب انجام می‌شود و آن‌قدر این ملکه قوی می‌شود که گاهی اشخاص حس می‌کنند که اصلاً این مبادی وجود ندارد درحالی‌که حتماً این مبادی وجود دارد تا زمانی که فعل اختیاری باشد، منتهی با سرعت انجام می‌گیرد، مثالی که در اینجا می‌توان زد همان مثال رانندگی است که کسی که تازه می‌خواهد رانندگی را فرا بگیرد باید قدم‌به‌قدم دقّت کرده و ملاحظه نماید و پس از آنکه تمرین کرد و برای او ملکه شد با یک شتاب و سرعت و به آسانی آن افعال پشت سر یکدیگر از او صادر می‌شود بدون هیچ دردسری.

این ملکه است که گفته شد برای حاصل شدن ملکه انسان از ابتدا یا تمرین عملی می‌کند و یا ممارست ذهنی و تقویت آن انگیزه‌های درونی است که موجب می‌شود ابتدا یک حال و هیئت غیر راسخی در درون او شکل بگیرد که رفته‌رفته این‌ها به‌صورت ملکه در او درمی‌آید و ملکه هم دارای مراتبی است -که اینها نیز در جلسات قبل عرض شد- و همچنین عرض شد که عمده عواملی که موجب شکل‌گیری و تقویت و ازدیاد و تشدید ملکات و صفات روحی و روانی می‌شود عمدتاً این دو مسأله می‌باشد:

الف) تمرین‌های عملی (جوارحی)

ب) تمرکزات ذهنی (جوانحی)

عمده توصیه‌ها هم به همین دو مسأله باز می‌گردد، مثلاً یک استاد امر به تمرین و ریاضت می‌کند تا برخی ملکات در شخص شکل بگیرد که این یک باب است، البته در روانشناسی و ... شیوه‌های مختلفی برای تمرین پیدا شده است که اینها گاهاً سابقه نداشته و الان با دقّت‌های بیشتری راه‌های تمرین و ممارست را ذکر می‌کنند.

عنصر و مؤلفه و عامل دیگر همان‌طور که عرض شد فعل‌وانفعالات درونی شخص است که موجب شکل‌گیری این هیئت و تشدید آن می‌شود که این فعل‌وانفعالات درونی هم عمدتاً به آن عناصر معرفتی و در نتیجه به انگیزه باز می‌گردد. ابتدا بایستی آن معرفت‌هایی که انسان را باورمند و انگیزه‌مند می‌کند نسب به عملی اینها را تقویت نمود و این موجب می‌شود که آن حال متناسب با آن عمل در انسان شکل گرفته و پیش رود.

اینها مسائلی بود که خلاصه آن به شرح ذیل می‌باشد:

1. از مبادی فعل اختیاری شروع شد که چهار مرحله آن برشمرده شد.
2. گفته شد که این مبادی گاهی تفصیلی و مجرّد از هیئات نفسانیه است و گاهی هیئات نفسانیه حاصل می‌شود که حال و ملکه می‌باشند.
3. سپس گفته شده که این ملکات دارای مراتبی است.
4. درنهایت چگونگی شکل‌گیری ملکات عرض شد که دو طریق بود.

این مجموعه مباحثی است که تابه‌حال وجود داشته است. پس از موارد مذکور در جلسه گذشته این مبحث شروع شد که این ملکه عدالتی که در اینجا گفته می‌شود ملکه‌ای است که باعث اتیان واجبات و ترک محرّمات می‌شود در خودِ این ملکه صور مفروض و تصویرهای متصوّر راجع به آن چند مورد می‌باشد؟ در جلسه گذشته دو موردش گفته شد که عبارت بود از عصمت و تالی تلو عصمت. البته در اینجا بنا به دلایلی لازم است که این مبحث صور ملکه و هیئات نفسانی متوقف شده و کمی به عقب بازگشته و مبحث دیگری را پیرامون ملکه و بحث‌های فلسفی آن اشاره و اضافه نموده و سپس به ادامه این صور باز گردیم.

بنابراین همان‌طور که ملاحظه شد در بحث فقهی سیری که انجام شد به این مسأله ختم شد که در بحث فقهی چند صورت برای ملکه عدالت متصوّر است که دو مورد آن بیان شد، لکن همان‌طور که عرض شد مورد سوّم فعلاً گفته نخواهد شد و این مبحث متوقف می‌شود و به مبحث دیگری راجع به ملکه باز می‌گردیم و آن مبحث که بحث فلسفی و مؤثر و مهمّی در ارتباط با اینجا است عرض خواهد شد و سپس به همان بحث صور ملکه باز خواهیم گشت.

# گریز: ملکه و میزان گستردگی آن

مبحثی که قرار است عرض شود این است که قبل از شروع کلاس یکی از عزیزان می‌فرمودند که صاحب جواهر اشکالی به این مطلب نموده‌اند که شبیه به همین مبحث ما می‌باشد که البته بنده آن را ندیدم و طبق طرّاحی خودمان عرض خواهد شد لکن حتماً تا پایان خط آن تصاویری که در اینجا عرض می‌شود نمی‌باشد بلکه ایشان بیشتر اشکال را نقد نموده‌اند لکن در اینجا قرار است حلّ و تصویر فلسفی آن عرض شود.

اگر الان با توجّه به مباحث قبلی سؤال شود که ملکه چیست در جواب گفته می‌شود ملکه آن هیئت راسخه‌ای است در نفس که اعمالی را که متناسب با آن می‌باشد تسهیل می‌کند، توضیح اینکه هر هیئتی هر عملی را تسهیل نمی‌کند. به‌عنوان‌مثال ملکه جود نمی‌تواند تولید اعمال شجاعانه کند، پس هر صفت نفسانیه –چه غیر راسخ و چه راسخ، چه حال و چه ملکه- اعمال مناسخ و همگن با خود را تقویت کرده و صدور آن را تسهیل می‌کند، این کارکرد ملکات و حالات و هیئات نفسانیه است نه آنچه با آن مسانخ نیست و این ملکات هم تبعاً با یک اعمال مشخّصی در ارتباط می‌باشند. به‌عنوان‌مثال، رانندگی یک عمل می‌باشد که گاهی صِرف عمل اختیاری است بدون یک پایه هیئت شکل گرفته که او را تسهیل کند و گاهی نیز بر اساس یک هیئت متناسب با آن می‌باشد، شروع رانندگی آن هیئت وجود ندارد و این کار دشوار و سخت و آرام می‌باشد و بعد از اینکه رفته‌رفته هیئت متناسب با رانندگی شکل گرفت این عمل نرم و آرام شده و در صدور بسیار سهل می‌شود، منتهی این هیئت مربوط به رانندگی است و ممکن است یک راننده بسیار قوی نتواند شنا کند چراکه برای شنا هیئت دیگری مناسب با آن وجود دارد و برای هر مهارتی از مهارت‌هایی که در عالم می‌باشد و اعمال و افعالی که وجود دارد دارای هیئت مرتبط با خودش می‌باشد. پس هیئات نفسانیه هرکدام متناسب با یک عمل و یک نوع عمل می‌باشد، یک سنخ عمل با یک ملکه ارتباط دارد که آن را تسهیل می‌کند و اینها نیز همه رگه‌های مستقل می‌باشند که هر هیئت نفسانی با یک عملی مرتبط و متناسب می‌باشد، هیئت «الف» با یک نوع از عمل متناسب با خود، هیئت «باء» با نوع مسانخ خود از اعمال و هکذا بی‌نهایت در عالم ملکات و هیئات نفسانیه تسهیل گر افعال وجود دارد که در جلسه گذشته عرض شد که این مسأله تا حد حائز اهمیت می‌باشد که اگر بشر چنین ویژگی نداشت عمر صدساله او می‌بایست ده هزار سال می‌شد تا بتواند افعال خود را انجام دهد.

## سؤال: مگر می‌شود یک ملکه دارای افعال و اعمال گوناگونی باشد؟

اما سؤال در اینجا این است که ملکه اتیان واجبات و ترک محرّمات که در اینجا گفته می‌شود به چه معنا است؟ وقتی گفته می‌شود اتیان واجبات خب انواع واجبات وجود دارد و برای محرّمات نیز انواع زیادی محرّم وجود دارد و در اینجا ادّعا می‌شود که یک ملکه‌ای اینها را تولید می‌کند این به چه معنا است؟ آنچه ما با آن مأنوس هستیم این است که ملکات معیّن مرتبط با اعمال معیّن شکل می‌گیرد و آنها را تسریع می‌کند، اما در بحث‌هایی همچون عدالت و امثال اینها از ملکه‌ای سخن گفته می‌شود که یک مسأله عجیب‌وغریبی است، یعنی یک حالت نفسانیه‌ای که موجب فعل انواع زیادی از اعمال می‌شود که این اعمال هم از مقوله‌های مختلفی می‌باشد، برخی زبانی است، برخی رفتاری است، برخی جوانحی است و برخی جوارحی است و ... و در همان جوانحی هم انواع اعمال و رفتارها می‌باشد و به طور کل از مقولات مختلف و سنخ‌های متباین اعمال واجبی وجود دارد که ادعا می‌شود ریسمان همه اینها به ملکه گره خورده است و در مورد ترک محرّمات نیز محرّمات متعددی می‌باشد که آن ترک مرتبط با قوای شهوانی، غضبی و ... می‌باشد که اینها نیز به این ملکه گره خورده است. ملکاتی که تاکنون با آن مرتبط بوده و آن را می‌فهمیدیم این بود که هر ملکه معیّنی با یک عمل مشخّصی گره خورده بوده و متناظر بود اما در اینجا بحث در مورد ملکه‌ای است که انسان را متّصل می‌کند با بی‌نهایت اعمال، یعنی ریسمان او با اعمال متباین و متفاوت به طور کامل متصل می‌گردد، این چه ملکه‌ای است؟ و ممکن است کسی ادعا کند که به این دلیل این ملکه از جنس آن ملکاتی که ما از آنها اطلاع داریم و در فلسفه خوانده شده و قواعد و تحلیل‌های آن شنیده شده است، نمی‌باشد و اصلاً این آن نبوده و احیاناً این ملکه نمی‌باشد بلکه چیز دیگری است شاید! این سؤالی است که ممکن است در اینجا مطرح شود.

سؤال: ترک محرّمات یک امر عدمی است یا امر وجودی؟

جواب: امر عدمی است.

سؤال: ملکه هم انجام واجبات است.

ج: خیر؛ ترک مستمر هم همین‌طور است، یعنی ترک‌هایی که نیاز به تعمّد دارند و این‌گونه نیست که طبیعی باشد. در واقع در ترک محرّمات هم عمل در همان ترک می‌باشد و این ترک هم نوعی ممارست نیاز دارد و حتّی بسیاری معتقدند که ترک هم نوعی فعل می‌باشد لکن حتی اگر قائل به فعل بودن ترک هم پذیرفته نشود لااقل باید گفته شود که این ترک هم نیاز به ممارست و ترک دارد.

## جواب: ملکات دارای مراتب گوناگونی هستند

پس مشخص شد که سؤال در اینجا چیست، حال در اینجا بایستی به این سؤال پاسخی داده شود و به‌نوعی این مطلب مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد؛

تحلیل که در اینجا ارائه می‌شود این است که این الزام از کجا به دست آمده است که هر ملکه‌ای با یک فعل خاصی مسانخ است؟ چنین الزامی وجود ندارد بلکه ملکاتی که در روان انسان شکل می‌گیرد دارای سلسله‌مراتبی می‌باشد و از ملکاتی شروع می‌شود که با یک عمل و نوع عمل مشخصی ارتباط دارد همچون همین مثال‌هایی که در بالا زده شد مانند رانندگی، شنا، فوتبال، والیبال و امثال اینها که اینها از جمله ملکاتی است که با یک عمل معیّنی ارتباط دارد –گرچه این عمل‌ها هم از آن جمله عمل‌های کاملاً معیّن نیست- به‌هرحال با یک عمل نسبتاً معیّنی ارتباط داشته و آن مهارت را تسهیل می‌کند که این یک نوع از ملکات می‌باشد؛ اما نوع دیگری از ملکات نیز وجود دارد که سلسله‌مراتبی داشته که به هیئات بالاتری رسیده که با یک سلسله اعمال بیشتر و متفاوت‌تری ارتباط پیدا می‌کند که این مانعی ندارد. مثلاً وقتی در اخلاق گفته می‌شود «ملکه جود و سخاوت» این یک ملکه‌ای است که از آن اعمال متفاوت صادر می‌شود که از بخشش پول و اجناس و ... را همه را در برمی‌گیرد که از اینجا شروع شده و تا آنجا که انواع چیزهایی که متصور است به کسی پرداخت شود ادامه دارد. ممکن است کسی ملکه‌ای داشته باشد که فقط می‌تواند پول را ببخشد اما اینکه هر جنس و کالایی را بپردازد خیر تا آنجا که به ملکه‌ای می‌رسد که می‌تواند تمامی اجناس و کالاها و نقود را به راحتی ببخشد؛ بنابراین همان‌طور که ملاحظه شد در همین ملکه جود و یا دیگر ملکات اخلاقی همچون ملکه شجاعت اعمال مختلفی با یک هیئت نفسانیه ارتباط دارد که به‌عنوان‌مثال در همین ملکه شجاعت گاهی کسی شجاعتی دارد در این حد که در مقابل مار و عقرب نمی‌ترسد، گاهی کسی در از تاریکی نمی‌ترسد، کسی ممکن است از دشمن نترسد که این خودش انواعی دارد که دشمن به چه صورت و هیأتی باشد و به طور کل این‌گونه نیست که یک فعل مشخصی از فعل برآمده از این ملکه باشد. گاهی ملکه محدود است و مسانخ با یک نوع خاصی از افعال می‌باشد و گاهی نیز ملکه بازتر شده و با اعمال و افعال بیشتری ارتباط برقرار می‌کند.

و نکته‌ای که در بحث ملکه وجود دارد این است که ملکات این قابلیت را دارند که همچنان می‌توانند بازتر و وسیع‌تر شوند تا به این حدّی که گفته شد برسد. به‌عنوان‌مثال شخصی به دلیل اعتقاد و باور نسبت به شخص دیگری برایش ملکه‌ای حاصل می‌شود که به فرمان او عمل کند که این ملکه می‌باشد و یک حالت روحی است که در اثر ایمان این شخص به دیگری پیدا شده است که امثال این مرید و مراد بازی‌هایی که از قدیم وجود داشته و الان هم گاهی دیده می‌شود که به‌صورت چشم‌بسته شخص تسلیم مرادش می‌باشد که این همان هیئت نفسانیه است به این معنا که یک اعتقاد و باور در این شخص حالی ایجاد کرده است که این حال یعنی تسلیم این فرد شدن و کاملاً مطیع امر او است که بگوید برو می‌رود و بگوید نرو نمی‌رود و کارهایی هم که او امر می‌کند این شخص انجام می‌دهد و البته این کارها نیز با هم مسانخ می‌باشند که اگر او حالت تسلیم در برابر این شخص نداشت تمام این افعال برای او مشکل بود، افعالی همچون اینکه در تاریکی برود، مقابل مشکلی قرار بگیرد، سفر برود، گرسنگی بکشد و ... تمام این افعال خلاف میل او است و در حالت طبیعی یا به طور کل انجام نمی‌داد و یا با سختی انجام می‌داد لکن الان به دلیل این حال تسلیم که در وجود او می‌باشد موجب می‌شود که به راحتی این افعال را انجام بدهد. این حالت تسلیم و حالت انقیادی که پدید آمده است این حالت موجب پذیرش این شخص می‌شود و فی‌الواقع این حال حاصل شده در وجود این شخص چنین تأثیری دارد، به این معنا که اگر این حال وجود نداشت تک‌تک این افعال را با حساب‌وکتاب و به‌سختی انجام می‌داد اما این حال تسلیم موجب می‌شود تا وقتی امر می‌شود که ﴿تَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾[[1]](#footnote-1) به راحتی بپذیرد و آن فرمان را بدون سختی و با سرعت اطاعت می‌کند درحالی‌که اگر چنین تسلیمی وجود نداشت هرگز کارد بر گلوی فرزند خودش بگذارد.

این حال دقیقاً در مقابل آن صورتی است که این حالت وجود نداشت، اگر این حالت نبود این اعمال را باید می‌نشست و حساب‌وکتاب می‌کرد که نتیجه آن این بود که یا به طور کل انجام نمی‌داد و یا اگر انجام می‌داد با حساب‌وکتاب و احتیاط بود، اما الان که این حال در او رسوخ پیدا کرده است اعمال و افعال متناقض و متعارض و متفاوت که از مقولات مختلف می‌باشد به خاطر حال تسلیمی که در او وجود دارد تمام اینها را انجام می‌دهد.

در اینجا ملکه مسانخ با این فعل و آن فعل و ... وجود ندارد بلکه آنچه می‌باشد این است که این ملکه مسانخ با رضایت او است یعنی ملکه‌ای که رضایت او را جلب کند و این افعال مصادیق بالعرض آن رضایت می‌باشد.

## انواع مسانخت احوال نفسانیه و افعال

اما دو عرض در اینجا وجود دارد و آن این است که ملکات و احوال نفسانیه گاهی مسانخ فعل است اولاً و بالذّات و گاهی مسانخ با فعل است ثانیاً و بالعرض که این نکته بسیار مهمّی است و قسم اوّل نیز برای خود دارای سلسله‌مراتبی می‌باشد.

### اولاً و بالذّات

اینکه گفته می‌شود اولاً و بالذّات مسانخ با این فعل می‌باشد:

گاهی یک فعل معیّن و محدود می‌باشد.

و گاهی این افعال در نوع بالاتر و جنس بالاتر آن قرار می‌گیرد. مثلاً ابتدا مجموعه‌ای از کار معیّن بوده است و حال وسیع‌تر می‌شود اما در جنس خودش می‌باشد.

و در مانحن‌فیه که همان ملکه استنباط و اجتهاد می‌باشد گاهی این استنباط و اجتهاد متجزّی می‌باشد و گاهی مطلق می‌شود و گاهی این استنباط و اجتهاد از فقه وارد کلام می‌شود اما به طور کل اینها از یک نوع اعمال شروع شده و سپس به جنس قریب و بعد از آن به جنس بعید می‌رسد و در کل این اعمال مسانخت نوعی و جنسی با این ملکه دارد منتهی یک مناسخت محدود یا مسانخت خیلی باز.

این سلسله‌مراتب مسانخت در قسم اول که گفته شد اوّلاً و بالذّات می‌باشد.

### ثانیاً و بالعرض

اما نوع دوّم مسانخت ثانیاً و بالعرض می‌باشد که در واقع آن حال روحی تناسب با رضایت آن شخص دارد که آن رضایت منطبق بر این اعمال می‌شود که البته در اینجا چون واسطه نیز می‌خورد سختی هم پیدا می‌کند اما به‌هرحال هرچه ممارست و تمرین و شناخت و آگاهی بیشتر بشود به جایی می‌رسد که این شخص به قدری راحت می‌شود که اصلاً اوّلاً و ثانیاً و اینها به ذهن کسی نمی‌آید.

رضایت خداوند نیز همچون رضایت مولای دیگر می‌باشد و ملکه عدالت همان ایمان و تقوی می‌باشد و تقوی و ورع و تسلیم و این اوصاف همگی یک احوال نفسانیه‌اند که از آنها افعالی به سهولت صادر می‌شود اما سنخ این ارتباط آن افعال با این احوال سنخی است متفاوت با اوّلی. در اوّلی بالذّات افعال با احوال مرتبط بودند و مثلاً ملکه جود، ملکه استنباط، ملکه شجاعت و ... اینها با یک افعلا معیّنی ارتباط دارند –حال یا با افعال خیلی محدود و یا با افعال خیلی باز در جنس- اما در اینجا احوال با یک چیز کلانی پیوند دارد که آن پیوند برقرار می‌کند با مقولاتی که از مقولات عشر متفاوت می‌باشد. مثلاً در واجبات از نیّت در روزه گرفته تا عمل در نماز و ... تا شمشیر زدن در جهاد تا احترام به دیگران و ... مقولات کاملاً متفاوت، متباین و ناهمگن که تمامی اینها زیر مسأله رضایت خدا قرار گرفته است.

پس اوّلاً و بالذّات ایمان و تسلیم مسانخ با تحصیل رضایت است، یعنی آنچه او می‌گوید، منتهی آن رضایت گاهی منطبق می‌شود با یک فرمان (مثلاً شریعتی را فرض کنید که یک دستور بیشتر نداشته باشد) و گاهی هم این رضایت وارد شریعتی همچون اسلام قرار می‌گیرد که هزاران دستور دارد که تمام اینها زیرمجموعه آن رضایت قرار می‌گیرند.

و این نکته نیز در اینجا وجود دارد که آنچه در مورد سهولت و راحتی افراد تسلیم مولی و مراد در انجام افعال گفته شد دو صورت دارد: یکی راحتی روانی است که شخص بسیار راحت تن به کار می‌دهد و دیگری راحتی در فعل می‌باشد که فعل به راحتی از شخص صادر می‌شود و دشواری برای انجام فعل ندارد.

حال ممکن است کسی در اینجا بگوید این احوال نفسانیه تفاوتی با آنچه در مورد احوال نفسانیه ملکات گفته شد دارد که به نظر نمی‌رسد این نگاه صحیح بوده باشد و تفاوتی وجود داشته باشد زیرا ملکه یعنی «هیئةٌ راسخةٌ فی النّفس توجد صدور فعلٍ بسهولةٍ و بلارویه» البته این را باید دانست که در یک جا ملکه و فعل ریسمان این دو را به هم متّصل کرده است که این یک نوع ملکه است و در جای دیگر هم این احوال نفسانیه و آن افعال به واسطه چیز دیگری به هم متّصل می‌شود همچون بحث رضایت که در بالا به آن اشاره شد و موارد دیگری از این قبیل. اگر کسی به این صورت ملکه نمی‌گوید مانعی ندارد لکن در این صورت گفته می‌شود که دو اصطلاح وجود دارد؛

الف) ملکه به معنای فلسفی آن یعنی اینکه حالت با فعل معیّن مستقیم در ارتباط است.

ب) در جای دیگر که به‌صورت غیر مستقیم با فعل مرتبط باشد که این صورت را ملکه نمی‌گویند بلکه اصطلاح دیگری برای خود وضع می‌کنند.

اما واقعیّت این است که این مسأله اختصاص به فقه ندارد یعنی یک نوع از این ملکات می‌باشد که یک احوال نفسانیه‌ای است که موجب می‌شود انسان به یک مبدأ دیگری تعلّق خاطری پیدا کند که این مبدأ دیگر می‌تواند مولی، دوست، معشوق و هر چیز دیگری باشد که اراده او پخش می‌شود بر چیزهایی که هیچ مناسختی با هم ندارند؛ مثلاً معشوق شخص می‌گوید خم شو تا من سوار تو شوم و گاهی هم ممکن است بگوید من را به هوا پرتاب کن که اینها هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد لکن این ملکه است یعنی یک حالت روحی در اثر آن ارادت، ایمان، علاقه و امثال اینها در شخص ایجاد شده است که مبادی فعل با سرعت انجام می‌شود و به‌عبارت‌دیگر می‌توان گفت تصدیق به فایده را به محبوب سپرده است یعنی آنچه او می‌گوید برای من فایده دارد حال هر چه می‌خواهد باشد، یعنی راه را به شکل دیگری نزدیک می‌کند که حال گاهی این عشق حقیقی بوده و راه درست است و گاهی نیز باطل می‌باشد؛ به‌عبارت‌دیگر گاهی بنابر تخیّلات واهی می‌باشد و گاهی نیز بنا بر شناخت حقیقی است که در این صورت همان ﴿فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾[[2]](#footnote-2) می‌باشد که آن اسلامی که در اینجا گفته می‌شود فقط اعتقاد و باور محض نیست بلکه باوری است که رسوخ پیدا کرده و یک حال روحی برای شخص ایجاد کرده است. به بیان دیگر یک حال نفسانی و روحی در او ایجاد شده است که او را به روانی به سمت سخت‌ترین کار برده و نتیجه آن ﴿فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ و موارد دیگری از این قبیل که به‌عنوان نمونه بالاتر از این حالت می‌توان به واقعه عاشورا اشاره کرد که یک احوال روحی در اینها شکل گرفته است که این کار را تصدیق می‌کند.

پس همان‌طور که ملاحظه و تصریح شد در اینجا اصلاً بحثی راجع به لفظ آن نیست، بلکه گفته می‌شود یک امر ویژه‌ای است که تسهیل گر افعال می‌باشد منتهی این احوال ویژه که تسهیل گر احوال است گاهی ملکه رانندگی و شناگری و خلبانی و... می‌باشد که در این موارد مستقیم می‌باشد؛ و گاهی نیز حالت دوّم است که غیر مستقیم بوده و این حالت و ملکه و هر چیز دیگری مانند آن تحصیل رضایت شخص را می‌خواهد و خلاف آن هم می‌شود باشد مثلاً حالتی در او وجود دارد که دشمنی با شخصی دارد و می‌خواهد او را ناراحت کند و هرچه او را ناراحتی می‌کند به راحتی انجام می‌دهد و وارد حسادت و نفرت و کینه و ... می‌شود که عکس صورت قبلی است و بدون اینکه منطقی وجود داشته باشد کاری انجام می‌دهد که آن شخص را ناراحت کند.

آنچه گفته شد در فلسفه هم‌چنین تحلیلی وجود ندارد و در اینجا یک تحلیل فلسفی جدید صورت گرفت و در فلسفه نیز این دو قسم به این شکل از هم جدا نشده‌اند.

(از دقیقه 32:00 تا 33:20 سؤالاتی است که کاملاً نامفهوم می‌باشد)

در اینجا مجدداً این مطلب عرض می‌شود که ممکن است به ذهن برخی این مطلب خطور کند که در همان مثال رانندگی هم یک فعل خاص نیست بلکه رانندگی هم چندین فعل مختلف می‌باشد فلذا نباید گفته شود که دو نوع ملکه وجود دارد که یکی مسانخ با یک فعل خاص و دیگری افعال مختلف می‌باشد، لذا در همان‌جا هم گفته شد که با تسامح گفته می‌شود که رانندگی یک فعل می‌باشد اما باید گفت که این مسأله منافاتی با دو نوع بودن ملکه ندارد چراکه اگرچه مسائلی همچون رانندگی نیز افعال متعدد می‌باشند اما تناقض و تعارضی با یکدیگر ندارند و به‌نوعی این افعال با هم هم‌سنخ می‌باشند و مثال دیگر آن مهارت خلبانی است که مجموعه‌ای از مهارت‌های گوناگونی می‌باشد اما این مهارت‌ها به‌گونه‌ای با یکدیگر هم خانوادگی دارند اما در مانحن‌فیه این افعال و مهارت‌ها با یک واسطه به آن حالت نفسانیه متصل می‌شود و عرض ما در این جلسه همان‌طور که قبلاً گفته شد دو مسأله است یعنی در همان نوع اول ملکه هم که بلاواسطه می‌باشد در آنجا نیز این‌چنین نیست که یک فعل محدود با یک ملکه مرتبط با او باشد بلکه در بسیاری از اوقات یک مجموعه‌ای است که اجزاء آن چندان با هم ارتباط ندارند اما این مجموعه با این ملکه ارتباط دارد که در آنجا هم محلّ بحث است که آیا این یک ملکه است یا اینکه ملکات مختلفی درهم‌تنیده شده و نهایتاً ملکه واحده شده است که اینها هم برای خود بحث‌های فلسفی دارند اما در اینجا هدف فقط این بود که تفاوت بالذّات و بالعرض ذکر شود و الا آن سلسله‌مراتب در همان اوّلی بسیار مفصّل می‌باشد.

به‌عنوان‌مثال آن سلسله‌مراتبی که در آنجا گفته می‌شود در همین اخلاق گفته می‌شود عفّت است و شجاعت و حکمت و عدالت مجموع آن می‌باشد که همان‌طور که در جلسات قبل گفته شد عفّت مربوط به قوّه شهویه است، شجاعت مربوط به قوّه غضبیه است و حکمت هم قوّه عاقله می‌باشد و درنهایت گفته می‌شود که جمع اینها زیرمجموعه عدالت به مفهومی که در آنجا گفته می‌شود قرار می‌گیرد؛ که عدالت به مفهوم اخلاقی یعنی همان «وضع الشّیء فی موضعه» که این در تمام اینها تجلّی کرده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این چهار مورد در عرض هم نیستند بلکه آنچه در عرض هم می‌باشند عفّت، حکمت، شجاعت است که اینها در یک ردیف می‌باشند و بعد از این هر سه به‌صورت حرمی ذیل عدالت قرار می‌گیرد و عدالت به معنای «وضع الشّیء فی موضعه» می‌باشد که این عبارت در قوّه شهویه می‌شود عفّت، در قوّه غضبیه می‌شود شجاعت و در قوّه عاقله می‌شود حکمت. پس به طور کل یک ملکات پراکنده و جداگانه‌ای وجود دارد که مثلاً در ملکه شجاعت با قوه غضبیه ارتباط دارد و... اما وقتی این سه با یکدیگر جمع می‌شوند هضم می‌شوند و یا مصداقی می‌شوند برای یک ملکه بالاتر که آن ملکه عدالت می‌باشد که این ملکه تمام اینها را زیر پوشش می‌گیرد؛ اما ممکن است گاهی فقط این ملکات پایین‌دست باشند و ملکه بالایی وجود نداشته باشد منتهی این درعین‌حال مصداقی از همان عدالت می‌باشد اما به‌صورت محدود.

و البته بعد از این مراحل نیز همین شجاعت و حکمت و عفّت نیز به صفات دیگری پخش می‌شوند لکن تمام اینها نهایتاً به عدالت می‌رسد که صورت آن گفته شد. این سلسله‌مراتب ملکات می‌باشد یعنی در همان قسم اوّل سلسله‌مراتب ملکات وجود دارد که هرمی است.

# خلاصه

بنابراین مشخص شد که ملکه دو نوع اساسی است و معلوم شد که در همان اوّل و بالذّات دارای سلسله‌مراتب می‌باشد و همچنین مشخص شد که در ملکه‌ای درباره عدالت در فقه و ... گفته می‌شود اینها ملکه‌ای است که بالعرض می‌باشد یعنی یک واسطه بین آنها قرار می‌گیرد. در اخلاق زمانی که از عدالت سخن به میان می‌آید یعنی همان که از درون منطق انسانی شخص بیرون آمده که عبارت است از «وضع الشّیء فی موضعه» و از آن موضع بالا می‌آید، اما زمانی که در فقه و شریعت در مورد آن صحبت می‌شود بحث تحصیل رضایت محبوب و تسلیم در برابر او مطرح می‌شود البته درنهایت این دو به هم منطبق می‌شوند که ان‌شاء‌الله موارد بیش از این در فلسفه اخلاق مطرح خواهد شد.

1. سوره صافات، آیه 103 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره صافات، آیه 103 [↑](#footnote-ref-2)